فلسفه‏ى حكومت عدل جهانى

على اصغر رضوانى

يكي از سؤال‏هايي كه ممكن است در باره‏ي مهدويّت در ذهن‏ها پديد آيد، اين است كه ((فلسفه‏ي حكومت عدل جهاني چيست؟ چرا بايد در آخر الزمان، حكومتي توحيدي و عالمي بر پا شود؟ آيا صرفاً جنبه‏ي تعبّدي دارد و از جمله اموري است كه قرآن و سنّت به آن خبر داده و تعبّداً بايد به آن اعتقاد پيدا كرد - و لذا در بعضي از كتب، اين قيام جهاني، از علائم قيامت شمرده شده است - و يا اين كه از غير راه تعبّد نيز مي‏توان آن را اثبات كرد و به آن ايمان آورد؟)).

به نظر مي‏آيد كه از غير راه تعبّد نيز مي‏توان ضرورت تحقّق اين حكومت و قيام را در آخر الزمان، به اثبات رساند و براي آن، زير بناي عقلي يا عقلايي فرض كرد.

ما، در اين مقاله، اين موضوع را از دو منظر، بررسي خواهيم كرد:

1- ضرورت حكومت عدل جهاني از ديد انديشه و خرد.

2- لزوم حكومتي عادل در آخر الزمان.

يكم - ضرورت حكومت عدل جهاني‏

ضرورت حكومت عدل جهاني را از چند راه مي‏توان اثبات كرد:

الف) راه فطري؛

ب) راه عقلي؛

ج) راه تاريخي.

الف) راه فطري‏

ايمان به حتميّت ظهور منجي عالم در فكر عموم انسان‏ها وجود دارد. منشأ اين فكر، يك رشته اصول قويّ و متين است كه از سرشت و فطرت اصيل انساني سرچشمه گرفته است؛ زيرا، بشر، فطرتاً، طالب رسيدن به كمال در تمام مجالات مربوط به خود است و او مي‏داند كه اين كمال، تنها، در سايه‏ي حكومت عدل توحيدي الهي تحقّق مي‏يابد.

معناي فطرت‏

دانشمندان، معتقدند كه انسان، از نوعي كشش و ميلِ همراه با آگاهي كه عقلي و كلّي است و از غريزه آگاهانه‏تر است، مثل حسّ حقيقت جويي، حسّ و گرايش به زيبايي، حسّ پرستش، حسّ كمال جويي، برخوردار است كه آن را فطرت مي‏گويند.

در اثبات آن، همين بس كه آن را در خود مي‏بينيم.

خداوند متعال مي‏فرمايد: ((إنّما أنت مذكّر لستَ عليهم بمصيطر))؛(1) همانا، تو، تذكّر دهنده‏اي و تو مسلّط و توانا بر آنان نيستي.

نيز در جايي ديگر مي‏فرمايد: ((قد أنزل الله إليكم ذكراً))(2)؛ هر آينه، خداوند، براي شما، قرآن را فرستاد.

نيز مي‏فرمايد: ((إنّما يتذكّر أولوا الألباب))(3)؛ منحصراً، خردمندان عالم، متذكّر مي‏شوند.

از اين آيات و آيات ديگر، استفاده مي‏شود كه انسان، معلوماتي فطري دارد كه قرآن، در واقع، تذكّري بر آن‏ها است.

ويژگي‏هاي امور فطري‏

1- انسان، به آن‏ها درك روشن و معرفتي ويژه دارد.

2- ثابت و پايدار و جاودانه‏اند؛ زيرا، لوازم ذات يك چيز، مانند ذاتيات آن، انفكاك ناپذيرند.

3- همگاني و فراگيرند، كليّت و عموميّت دارند.

4- با درك و معرفت فكري و عقلي همراه‏اند.

5- از قداست و تعالي اخلاقي بر خوردارند و دليل آن نيز، فكري و عقلاني بودن آن‏ها است.

راه شناخت فطريّات‏

براي اقامه‏ي برهان بر اثبات يك مطلوب، از دو شيوه مي‏توان بهره گرفت:

1- شيوه‏ي مستقيم؛ در اين شيوه، مقدماتي ذكر مي‏شود و مطلوب، مستقيماً، از آن‏ها به دست مي‏آيد.

2- شيوه‏ي غير مستقيم؛ در اين شيوه، نقيض مطلوب، ابطال مي‏گردد تا درستي مطلوب ثابت گردد.

شيوه‏هاي مستقيم‏

1/1- درون كاوي و مطالعه‏ي حالات رواني؛ زيرا، گرايش‏هاي فطري، از نهادِ روح و جان انسان سرچشمه گرفته و از پديده‏هاي رواني او است.

2/1- رجوع به آراي روان شناسان كه به فعّاليّت‏هاي رواني و رفتارهايي كه نمودار آن‏ها است، مي‏پردازد.

اقسام فطريّات‏

اين فطريّات، بر دو قسم است:

1- فطريّات در ناحيه‏ي دريافت‏ها كه از اصول مشترك است، مانند محال بودن تناقض.

2- فطريّات در ناحيه‏ي خواست‏ها و احساسات و گرايش‏ها. اين نوع از فطريّات، از وجدانيّات است.

روان شناسان، تمايلات فطري انسان را به سه دسته تقسيم كرده‏اند:

1/2- تمايلات شخصي، مانند تحصيل خوش بختي، استقلال‏طلبي، كسب قدرت، سيادت، كبر و غرور، احتياج به تأثّر يا هيجانات روحي و حسّ تملّك.

2/2- تمايلات اجتماعي؛ اين‏ها موجبِ نوعي علاقه و دل بستگي نسبت به همنوعان خود مي‏گردد. از مظاهر آن، محبّت و دوستيِ خانوادگي و ميهن دوستي و تقليد و الگو پذيري است.

3/2- تمايلات عالي؛ اين‏ها عبارت است از حقّ جويي - كه از كودكي در انسان وجود دارد - و ميل به زيبايي دوستي و تمايلات اخلاقي و حسّ ديني.

ما، در اين مقاله، در صدد بيان اين مطلب‏ايم كه اعتقاد و ميل بشر به ظهور منجي براي عالمِ بشريّت، فطري و غريزي است و در نهان و كمون همه‏ي انسان‏ها وجود داشته و دارد.

مرحوم شهيد صدر ره مي‏فرمايد:

ليس المهدي‏عليه السلام تجسيداً لعقيدة إسلامية ذات طابع ديني فحسب، بل هو عنوان لطموحٍ اتّجهت إليه البشريّة بمختلف أديانها و مذاهبها، و صياغة لإلهام فطري أدرك الناس من خلاله - علي الرغم من تنوّع عقائدهم و وسائلهم إلي الغيب - أنّ للإنسانية يوماً موعوداً علي الأرض تحقّق فيه رسالات السماء بمغزاها الكبير و هدفها النهايي، و تجد فيه المسيرة المكدودة للانسان علي مرّ التاريخ استقرارها و طمأنينتها بعد عناء طويل، بل لم يقتصر الشعور بهذا اليوم الغيبي، و المستقبل المنتظر علي المؤمنين دينيّاً بالغيب، بل امتدّ إلي غيرهم أيضاً، و انعكس حتّي علي أشدّ الأيديولوجيات و الاتجاهات العقائدية رفضاً بالغيب و الغيبيّات، كالماديّة الجدليّة التي فسّرت التاريخ علي أساس التناقضات، و آمنت بيوم موعود تصفّي فيه كلّ تلك التناقضات و يسود فيه الوئام و السلام. و هكذا نجد أنّ التجربة النفسية لهذا الشعور التي مارستها الإنسانية علي مرّ الزمان، من أوسع التجارب النفسية و أكثرها عموماً بين أفراد الإنسان.(4)

خلاصه‏ي فرمايش ايشان، اين است كه، اعتقاد به مهدي‏عليه السلام تنها نشانه‏ي يك باور اسلامي - با رنگ خاصِّ ديني - نيست، بلكه افزون بر آن، عنواني است بر خواسته‏ها و آروزهاي همه‏ي انسان‏ها، با كيش‏ها و مذاهب گوناگون و نيز بازده الهامِ فطريِ مردم است كه با همه‏ي اختلاف‏هايشان در عقيده و مذهب، دريافته‏اند كه براي انسانيّت، در روي زمين، روز موعودي خواهد بود كه با فرا رسيدن آن، هدف نهايي و مقصد بزرگ رسالت‏هاي آسماني، تحقّق مي‏يابد و مسير آن - كه در طول تاريخ پر از فراز و نشيب و پرت گاه بوده - به دنبال رنجي بسيار، همواري و استواري لازم را مي‏يابد.

انتظار آينده‏اي اين چنين، تنها، در درون كساني كه با پذيرش اديان، جهان غيب را پذيرفته‏اند، راه نيافته، بلكه به ديگران نيز سرايت كرده است تا آن جا كه مي‏توان انعكاس چنين باوري را در مكتب‏هايي كه با سر سختي، وجود غيب و موجودات غيبي را نفي مي‏كنند، ديد. براي مثال، در ماترياليسم ديالكتيك كه تاريخ را بر اساس تضادها تفسير مي‏كند، روزي مطرح است كه تمامي تضادها از ميان مي‏رود و سازش و آشتي حكم فرما مي‏گردد.

بدين سان مي‏بينيم كه تجربه‏ي دروني‏اي كه بشريّت، در طول تاريخ، در مورد اين احساس داشته، در ميان ديگر تجربه‏هاي روحي، از گستردگي و عموميّت بيش‏تري برخوردار است.

فيلسوف يوناني زيو - كه 350 سال قبل از ميلاد مي‏زيسته - مي‏گويد: ((تنها راه سعادت و نجات بشر، در پيروي از يك نظام واحد است.))

پلوتاك، مورّخ و نويسنده‏ي يوناني در سال 46 تا 120 ميلادي، مي‏نويسد: ((بر مردم است كه مجتمع واحدي را تشكيل داده و قانون واحدي را متابعت كنند تا به سعادت برسند)).

متفكّر انگليسي، بر تراند راسل، مي‏نويسد: ((عالَم، در انتظار مصلحي است كه همه را تحت يك پرچم و يك شعار قرار دهد.))(5).

آلبرت اينشتاين، صاحب نظريّه‏ي نسبيّت، مي‏نويسد: ((روزي كه تمام عالم را سلامتي و صفا فرا گرفته و همه‏ي مردم با هم دوست و برادر باشند، دور نيست.)).

پر واضح است كه اين تعبيرات، برخاسته از فطرت و ميل باطني افراد است.

تبيين راه فطرت به صورت برهان‏

1- راه فطرت، بر پايه‏ي ميل به حكومت عدل جهاني‏

صورت برهان‏

الف) انسان، در كمون و سرشت خود، ميل و گرايش به حكومت عدل جهاني و الهي را احساس مي‏كند.

ب) با مراجعه به ديگران، چنين گرايش و تمايلي را نيز در وجود آنان مي‏يابد.

ج) انسان، با مراجعه به ساير تمايلات فطري و غريزي، پي مي‏برد كه همه‏ي آن‏ها به دليل قاعده‏ي: ((الأمثال فيما يجوز و فيما لا يجوز واحد)) ناظر به واقعيّات بوده و امري خيالي نيست.

د) اگر چنين تمايلي در انسان وجود دارد، پس بايد آن حكومت عدل جهاني و توحيدي، در زماني به صورت كامل، محقّق گردد؛ زيرا، ميل و كشش، از امور ذات الاضافه است و تحقّق اين امور، بدون تحقّق مضافٌ اليه، امكان‏پذير نيست.

ه-) مصداق كامل حكومت عدل جهاني، همان حكومتي است كه با تأييدات الهي، در آخر الزمان، به دست شخصي معصوم تحقّق مي‏يابد.

نتيجه اين كه ميل و گرايش به اين نوع حكومت، از تمايلات فطري انسان است و لذا بايد در خارج تحقّق يابد.

2- راه فطرت بر اساس اميد به حكومت برتر

صورت برهان‏

الف) انسان‏ها، در شرايط و حكومت‏هاي مختلف و با قطع اميد از وضعيّت موجودِ جهان، در نهاد خود، احساس نوعي اميد به حكومتي برتر از وضعيّت موجود در عالم را دارند.

ب) طبق بيان سابق، وجود چنين اميدي، دليل بر تحقّق يافتن آن در عالم خارج خواهد بود.

ج) اين اميد و آرزو، جز به آن حكومتي كه اسلام و بالأخص مكتب شيعه معرفي مي‏كند، تحقّق نخواهد پذيرفت.

نتيجه اين كه تحقّق يافتن حكومتي برتر در آخر الزمان، ضروري است.

3- راه فطرت بر اساس احساس نياز

صورت برهان‏

الف) انسان، در وجود خود و ديگران، نياز به حكومت عدل جهاني و توحيدي را احساس مي‏كند.

ب) اين احساس، انسان را به چنين حكومتي با رهبريّت مردي الهي با صفاتي خاص، سوق مي‏دهد.

نتيجه اين كه انسان، به هدايت فطري خود، حاكمي الهي و معصوم و توان‏مند و نيز حكومتي توحيدي و عادل را مي‏جويد كه بتواند بر آورنده‏ي نيازهاي او به صورت كامل باشد و آن، غير از حكومت عدل جهاني و توحيدي كه با تأييدات خاص الهي است، نيست.

شهيد مطهري، رضوان الله عليه، نيز از همين راه براي اثبات معاد و حيات برزخي، استفاده كرده است. او، در كتاب (عدل الهي) مي‏نويسد:

ترس از مرگ و نگراني از آن، مخصوص انسان است. حيوانات، درباره‏ي مرگ، فكر نمي‏كنند. آن چه در حيوانات وجود دارد، غريزه‏ي فرارِ از خطر و ميل به حفظ حيات حاضر است. البته، ميل به بقا، به معناي حفظ حيات موجود، لازمه‏ي مطلق حيات است، ولي در انسان، علاوه بر اين، توجّه به آينده و بقا در آينده نيز وجود دارد. به عبارت ديگر، در انسان، آرزوي خلود و جاويدان ماندن، وجود دارد و اين آرزو، مخصوص انسان است... نگراني از مرگ، زاييده‏ي ميل به خلود است و از آن جا كه در نظامات، هيچ ميلي، گزاف و بيهوده نيست، مي‏توان اين ميل را دليلي بر بقاي بشر پس از مرگ دانست. اين كه ما، از فكر نيست شدن، رنج مي‏بريم، خود، دليل است بر اين كه ما نيست نمي‏شويم. اگر ما، مانند گُل‏ها و گياهان، زندگي موقّت و محدودي مي‏داشتيم، آرزوي خلود به صورت يك ميل اصيل، در ما به وجود نمي‏آمد. وجود عطش، دليلِ وجود آب است. وجود هر ميل و استعداد اصيل ديگر هم دليل وجود كمالي است كه استعداد و ميل به سوي آن متوجّه است. گويي، هر استعداد، سابقه‏اي ذهني و خاطره‏اي است از كمالي كه بايد به سوي آن شتافت. آرزو و نگراني درباره‏ي خلود و جاودانگي - كه همواره انسان را به خود مشعول مي‏دارد - تجلّيات و تظاهرات نهاد و واقعيّت نيستي‏ناپذير انسان است...(6)

خلاصه‏ي مطلب اين كه عشق به صلح و عدالت، در درون جان هر كسي هست. همه، از صلح و عدل، لذّت مي‏برند و با تمام وجود خود، خواهان جهاني مملوّ از اين دو هستند. آيا اين، يك عطش كاذب است يا نياز واقعي كه در زمينه‏ي آن، الهام دروني به كمك خرد شتافته تا تأكيد بيش‏تري روي ضرورت آن كند؟ آيا هميشه تشنگي ما، دليل بر اين نيست كه آبي در طبيعت وجود دارد و اگر آب، وجود خارجي نداشته باشد، آيا ممكن است عطش و عشق و علاقه به آن، در درون ما وجود داشته باشد؟

ما، مي‏خروشيم، فرياد مي‏زنيم، عدالت و صلح مي‏طلبيم، و اين، نشانه‏ي آن است كه سرانجام، اين خواسته تحقّق مي‏پذيرد و در جهان پياده مي‏گردد.

اصولاً، فطرت كاذب، مفهومي ندارد؛ زيرا، مي‏دانيم كه آفرينش و جهان طبيعت، يك واحد به هم پيوسته است و هرگز مركَّب از يك سلسله موجودات از هم گسسته و از هم جدا نيست. روي اين جهت، هر عشق اصيل و فطري، حاكي از وجود معشوقي در خارج و جذبه و كشش آن است. به هر حال، فطرت و نهاد آدمي، به وضوح، فرياد مي‏زند كه سرانجام، صلح و عدالت، جهان را فرا خواهد گرفت. و بساط ستم برچيده خواهد شد؛ چرا كه اين، خواست عمومي و فطري انسان‏ها است. پس بايد اين خواست بشر، روزي تحقّق يابد و هر روزي كه مي‏گذرد، زمينه‏ي ظهور آن قيام، فراهم‏تر مي‏شود.

ب) راه عقلي‏

موضوع را از اين زاويه با ذكر چند مقدمه، پي مي‏گيريم:

مقدّمه‏ي يكم‏

خداوند متعال، انسان را عبث و بيهوده خلق نكرده و آنان را به حال خود وانگذاشته است، بلكه هدف از خلقت - در عين بي نيازيِ از خلق - همان رسيدنِ خلق به مصالح بزرگي است كه كمال بشر به سبب آن‏ها، تحقّق مي‏پذيرد.

خداوند متعال مي‏فرمايد: ((و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ ليعبدون))(7)؛ ما، جنّ و انس را، تنها، براي عبادت خالص خداوند، خلق كرديم.

آن چه به يك معناي وسيع از اين آيه استفاده مي‏شود، اين است كه هدف نهايي از خلقت، در دستْ‏رسي بشر به كمال خود است كه با توجيه عقيده و انحصار رفتار انسان بر طاعت خدا و عدالت او در هر حركت و سكوني، حاصل مي‏گردد.

اين كمال عالي براي انسان، از چند جنبه قابل طرح است:

جنبه‏ي يكم - جنبه‏ي فردي است، به اين معنا كه هدف از خلقت، آن است كه افراد، به كمال مطلوب خود برسند.

جنبه‏ي دوم - جنبه‏ي اجتماعي است، به اين معنا كه در جامعه، مجتمعي كامل و بشري متكامل ايجاد گردد كه زندگي افراد آن جامعه، بر اساس عدل و اخلاص است و از هر كاري كه با هدف عالي خلقت او منافات دارد، دورند.

جنبه‏ي سوم - جنبه‏ي حكومتي است، به اين معنا كه در جامعه، حكومتي بر اساس عدل و حقّ، حاكم شده كه احكام آن، برگرفته از دستورهاي الهي است.

مقدّمه‏ي دوم‏

حال كه غرض از خلقت، مشخص شد، پس خداوند متعال، بايد هر امري را كه در جهت اين هدف بزرگ است، ايجاد كند، و هر چيزي را كه ممكن است مانع تحقّق آن هدف گردد، از ميان بردارد، ولو تحقّق اين هدف، مستلزم بر هم خوردن قوانين طبيعت و ايجاد معجزات است، بايد آن معجزه را در خارج ايجاد كند؛ زيرا، هدف از ايجاد قوانين طبيعي، به اجرا گذاشتن اهداف خلقت است و اگر تحقّق اهداف خلقت، متوقّف بر به هم خوردن قوانين نظام طبيعي است، به ناچار، بايد معجزات تحقّق يابد.

مقدّمه‏ي سوم‏

با مراجعه به تاريخ، به طور قطع پي مي‏بريم كه اين هدف الهي كه در اين آيه به آن اشاره شده و عقل نيز به آن پي مي‏برد، در طول تاريخ بشريّت، هنوز تحقّق نيافته است، پس بايد به اين نتيجه برسيم كه اين حكومت عدل جهاني و توحيدي، در آينده‏ي عمرِ بشريّت، با مشيّت الهي، تحقّق خواهد يافت.

نتيجه‏اي را كه از اين آيه‏ي شريف گرفتيم، به طور وضوح، مي‏توان از آيات ديگري مانند موارد زير، نيز نتيجه گرفت:

1- ((وعد الله الذين ءامنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنّهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكننّ لهم دينهم الذي ارتضي لهم، و ليبدلنّهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً و مَنْ كَفَر بعد ذالك فأولئك هم الفاسقون))؛(8) خدا به كساني كه از شما بندگان (كه به خدا و حجّت عصر) ايمان آرد و نيكوكار گردد، وعده فرموده است كه در (ظهور امام زمان‏عليه السلام) در زمين خلافت دهد (و به جاي امم سالفه، حكومت و اقتدار بخشد) چنان كه امم صالح پيامبران سلف، جانشينان خود شدند و علاوه بر خلافت، دين پسنديده‏ي آنان را (كه اسلام واقعي است) بر همه‏ي اديان تمكّن و تسلّط عطا كند و بر همه‏ي مؤمنان، پس از خوف و انديشه از دشمنان، ايمني كامل دهد كه مرا به يگانگي، بي هيچ شائبه‏ي شرك و ريا، پرستش كنند و بعد از آن، هر كه كافر شود، در حقيقت، همان تبهكاران‏اند كه با (وجود) شناسايي حق، از پَسِ شهوت نفس، به راه كفر مي‏روند.

دراين آيه‏ي شريف، قرائني وجود دارد كه نشان مي‏دهد مراد آيه، عصر ظهور حكومت جهاني است:

الف) كلمه‏ي ((الارض)) كه با نبود قرينه بر انصراف به موضع خاصّي، ظهور در عموم دارد.

ب) تمكين تام و استقرار حقيقي دين، بدون سيادت و تسلّط دين بر كلّ عالم، تحقّق نمي‏پذيرد.

ج) خوف، به طور كلّي، به امن و امان متبدّل نمي‏شود، مگر بعد از آن كه سلطه‏ي دين، بر كلّ روي زمين فراگير شود.

2- ((هو الذي أرسل رسوله بالهدي و دين الحقّ ليظهره علي الدين كلّه و لو كره المشركون))؛(9) او خدايي است كه رسول خود را با دين حقّ، به هدايت خلق فرستاد تا بر همه‏ي اديان جهان، تسلّط و برتري دهد.

در اين آيه نيز، قرائني وجود دارد كه حكومت عدل جهاني را مي‏رساند.

الف) حرف ((ل)) در جمله‏ي ((ليظهره)) دلالت بر علّت و غايت دارد. به اين بيان كه سبب در فرو فرستادن شريعت اسلام، غلبه دادن آن بر جميع اديان و عقايد است و اين، تنها، با سيطره‏ي دين حقّ در كلّ جهان، تحقّق مي‏پذيرد. و از آن رو كه اهداف الهي، غير قابل تخلّف است، لذا اين هدف، در آينده، تحقّق خواهد پذيرفت.

ب) ضمير ((ه)) در (ليظهره) به جهت نزديكي آن به واژه‏ي ((دين)) نيز به جهت لزوم سنخيّت ميان غالب و مغلوب، به ((دين)) بر مي‏گردد و نه پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم . از آن جا كه مغلوب، جميع اديان است، پس بايد غالب نيز از جنس اديان باشد كه همان دين حق است.

نتيجه‏

از مجموع مقدّمات گذشته، پي مي‏بريم كه براي تحقّق اهداف خلقت، خصوصاً خلقت انسان - از آن جهت كه افعال خداوند، هدف‏مند است - بايد زمينه‏ي حكومت عدل جهاني و توحيدي فراهم شود، و با عنايات و توجّهات خاصّ الهي، رهبري الهي و معصوم، ظهور كند تا آن حكومت، در روي زمين، تحقّق يابد و افراد جامعه نيز در سايه‏ي آن حكومت الهي، به كمال مطلوب خود برسند.

اين حكومت عدل جهاني و توحيدي، ولو تاكنون شرايطاش تحقّق نيافته، ولي در گذر زمان، با تحقّق شرايطاش، در آخر الزمان، تحقّق پيدا خواهد كرد.

تفاوت راه فطري و عقلي‏

1- گاه، اشخاص را مي‏يابيم كه بر اثر عوامل مختلف معرفتي و رواني، نسبت به مباحث مهدويّت موضعي شكّاكانه اتخاذ مي‏كنند و به اِشكال تراشي و شبهه آفريني مي‏پردازند. بديهي است كه راه فطري كه بر پايه‏ي امور فطري استوار بوده و با وجدان‏هاي بيدار و ذهن‏هاي صاف و بي آلايش مردمان، سر و كار دارد، براي اقناع چنين اشخاصي، كفايت نمي‏كند. در اين جا است كه دليل عقلي، راهگشا مي‏شود و مي‏تواند در خلال احتجاجات و مناظره‏هاي كلامي، حقانيّت اعتقاد به مهدويّت را به اثبات رساند.

بنابراين، امتياز دليل عقلي، آن است كه در مقام احتجاج و مناظره با منكران، كارايي بيش‏تري دارد، و اگر در هدايت منكران لجوج و متعصّب، توفيق نيابد، دست كم، از تأثير شبهات آنان در ساير افراد جلوگيري مي‏كند و نامعقول بودن ادله‏ي آنان را آشكار مي‏سازد.

2- استدلال عقلي، مي‏تواند در تقويّت اعتقاد ديني، مؤثّر باشد؛ زيرا، هر گاه، عقل انسان، در برابر مطلبي خاضع گردد و به آن گردن نهد، قلب و دل او،

گرايش بيش‏تري به آن مي‏يابد.

3- اعتقاد انسان، اگر بر عواطف مبتني باشد، مي‏تواند بر اثر شبهات ترديد آفرين، دچار تزلزل گردد. در اين موارد، يافتن مباني استوار عقلي و زدودن شك‏ها و ترديدها در سايه‏ي آن، نقش مهمّي در پيشگيري و يا جبران آسيب‏هاي وارد شده دارد.

ج) راه تاريخي‏

با مراجعه به تاريخ گذشته و حال، پي مي‏بريم كه بشر، در طول تاريخ خود، گرفتار انواع عذاب‏ها و شقاوت‏ها و قتل و غارت‏ها بوده است، خصوصاً، انسان‏هاي موحّد كه به جرم پاسداري از حقّ و حقيقت و توحيد، انواع عذاب‏ها را به جان خريدند.

قرآن كريم، در رابطه با قضيه‏ي اصحاب أُخدود - كه خندق بزرگي حفر كردند و در آن آتشي بس عظيم فراهم آوردند تا مؤمنان و موحّدان را در آن انداخته و زنده زنده بسوزانند - مي‏گويد:

(( بسم الله الرحمن الرحيم \* و السماء ذات البروج \* و اليوم الموعود \* و شاهد و مشهود \* قتل أصحاب الأخدود \* النارِ ذاتِ الوقود \* إذهم عليها قعود \* و هم علي ما يفعلون بالمؤمنين شهود \* و ما نقموا منهم إلاّ أنْ يؤمنوا بالله العزيز الحميد))؛(10) به نام خداي بخشنده‏ي مهربان. قسم به آسمان بلندي كه داراي كاخ‏هاي با عظمت است. و قسم به روز موعود (قيامت كه وعده‏گاه خلايق است). و قسم به شاهدِ (عالَم، پيغمبر خاتم) و مشهودِ (او قيامت و امّت). اصحاب اخدود، همه، كشته و نابود شدند. همان مردم ظالمي كه آتش سختي به جان خلق بر افروختند. كه (بي رحمانه) در كنار آن خندق‏هاي آتش بنشستند. و سوختن مؤمناني كه به آتش افكندند، مشاهده كردند. و با آن مؤمناني كه سوزاندند، هيچ عدواتي نداشتند جز آن كه آنان به خداي مقتدر ستوده صفات، ايمان آورده بودند.

در صفحه‏اي ديگر از تاريخ مي‏خوانيم كه فرعون مصر، به مجرّد ديدن رؤيايي در خواب، چه جناياتي در طول عمر خود انجام داد تا وجودش از گزند بليّات محفوظ بماند.

باز در صفحه‏اي ديگر از تاريخ، جنايات شخصي ديگر به نام حجّاج بن يوسف ثقفي را مشاهده مي‏كنيم كه در مدّت بيست سالي كه بر عراق حاكم شد، جناياتي هول‏ناك را انجام داد. مسعودي، در كتاب (مروج الذهب) مي‏نويسد:

تعداد كساني را كه شخص حجّاج به صورت قتلِ صبر، از پاي در آورد، صد و بيست هزار نفر بوده است. و اين، غير از آن مقداري است كه به دست لشكريان او به قتل رسيدند. در زندان‏هاي او، حدود پنجاه هزار نفر مرد و سي هزار نفر زن، به قتل رسيدند كه شانزده هزار نفر آنان، عريان و برهنه بوده‏اند. زنان و مردان را در يك مكان زنداني مي‏كرد در حالي كه براي آن مكان، هيچ سايباني از گرما در تابستان و پوششي از سرما در زمستان نبود...(11)

اين، بخش كوچك از جنايات در تاريخ است كه با مراجعه به صفحات آن، به آن‏ها پي مي‏بريم.

جنايات و ظلم بر مظلومان و موحّدان، نه تنها پايان نيافته، بلكه به طور سرسام آوري، رو به افزايش نهاده است، به حدّي كه روي جنايتكاران گذشته را سفيد كرده است!

جنگ جهاني اوّل بر پا شد و در آن، انسان‏هاي بي گناهي به قتل رسيدند كه بنابر آمار رسمي، تنها، تعداد كشته شدگان اين جنگ، به بيست و دو ميليون نفر رسيد.

بعد از مدّت زماني كوتاه، آتش جنگ جهاني دوم، شعله‏ور گشت و با كمال تأسّف، آتش آن، دامان هفتاد ميليون انسان را گرفت و به كام مرگ فرو برد. در همين جنگ، فاجعه‏ي عظيم هيروشيما و ناكازاكي رخ داد كه ده‏ها هزار نفر، با سلاح‏هاي اتمي كه به دست همين بشر پيشرفته ساخته شده بود، به كام مرگ فرو رفتند.

در قضيّه‏ي استعمار كشور مسلمان الجزائر به دست فرانسه، به جهت مقابله‏ي ملّت مسلمان آن ديار با استعمارگران، حدود دو ميليون نفر به دست اشغالگران فرانسوي، به شهادت رسيدند. در آن جا، مردمي را كه به مساجد پناه برده بودند، با انفجار بمب، به شهادت رساندند.

در تجاوزي كه آمريكا به ويتنام كرد، صدها هزار نفر را با انواع بمب‏ها و سلاح‏ها به قتل رسانيد كه عوارض شيميايي آن جنگ، هنوز هم وجود دارد.

با مراجعه به تاريخ پنجاه ساله‏ي ملّت مظلوم فلسطين، به بخشي از جنايات صهيونيست‏ها بر اين ملّت مظلوم، پي مي‏بريم. در طول اين مدّت، ميليون‏ها مسلمان را آواره كردند و ده‏ها هزار نفر را به شهادت رساندند.

حال با تأمّلي نسبت به آينده‏ي بشر و خصومت‏هايي كه ميان ملّت‏هاي مختلف پديد آمده - كه به مانند آتش زير خاكستر، آبستن جنايت‏ها و فجايعي در آينده‏ي بشريّت است - خصوصاً با در نظر گرفتن تسليحات خطرناك كشتار جمعي كه كشورها براي نابودي هم ديگر فراهم آورده‏اند كه مي‏تواند ده‏ها بار، كره‏ي زمين را به نابودي بكشاند، و بالاخصّ با طرح برخورد تمدّن‏ها كه از سوي بعضي از روشنفكران آمريكايي از جمله ساموئل هانتينگتون داده شده و امروز، سياست مداران آمريكايي نيز آن را دنبال مي‏كنند، در مي‏يابيم كه چه خطر عظيمي، جامعه‏ي بشر را تهديد مي‏كند. حال، آيا بشر، اميدي به آينده‏ي زندگي خود دارد؟ آيا در صورت عملي شدن آن طرح، احدي در روي زمين باقي خواهد ماند؟

راسل، در كتاب خود به نام اميدهاي نو، مي‏نويسد:

احساس حيرت و ضعف و عدم قدرت در عصر حاضر، همه را فرا گرفته است. انسان، در خود مي‏بيند كه هر لحظه، به سوي جنگي خانه‏مان سوز، پيش مي‏رود كه خود، خواهان آن نبوده است، جنگي كه در آينده، بيش‏تر بشر را به كام مرگ و نابودي خواهد كشاند، ولي در عين حال، ما انسان‏ها، به مانند خرگوشي كه به جهت ديدن ماري بزرگ در جاي خود ميخ كوب شده و متحيّر است كه چه كند و چه مي‏شود، نگاه به آينده‏اي كه بس خطرناك است مي‏اندازيم كه براي انسان پيش‏بيني شده، بدون آن كه كوچك‏ترين كاري از ما براي جلوگيري از آن برآيد...(12)

حال با در نظر گرفتن اين ظلم‏ها و تعدّي‏ها و خطرهايي كه آينده‏ي بشر را تهديد مي‏كند، راه حلّ چيست؟ آيا بشر خود مي‏تواند با طرح برنامه‏اي كه ضمانت اجرايي نيز داشته باشد، صلاح و سعادت را بر كلّ عالم حكم فرما سازد يا بر اين بشر نوشته شده كه تا آخر عمرِ كره‏ي زمين، بايد با درد و رنج و مصيبت زندگي كند يا ضرورت اقتضا مي‏كند كه مُصلحي غيبي از جانب خداوند متعال، براي هدايت و نجات اين امّت ظهور كرده و امّت را از اين ظلم‏ها و تعدّي‏ها نجات داده و جلوي نابودي و هلاكت كلّ بشر قبل از رسيدن او به اهداف خود، گرفته و آنان را به سعادت واقعي رهنمون سازد؟

امام مهدي ‏عليه السلام امداد غيبي الهي‏

كلمه‏ي ((غيب)) در مقابل ((شهادت)) به معناي ((امر پنهان)) به صورت مكرّر، در قرآن كريم به كار رفته است. خداوند متعال درباره‏ي صفات و خصوصيّات متّقيان مي‏فرمايد:(( الذين يؤمنون بالغيب))(13)؛ متّقيان، كساني هستند كه به غيب ايمان دارند.

ايمان به غيب، مصاديق متعدّدي دارد كه يكي از آن‏ها، ايمان به امدادات غيبي است كه گاهي به صورت اختصاصي و گاه نيز به صورت عمومي و اجتماعي، براي بشر مي‏رسد. اين، به جهت لطف و عنايت الهي است كه انسان را رها نگذاشته و هر آن و لحظه، او را مورد لطف خود قرار مي‏دهد. خداوند متعال مي‏فرمايد:(( و كنتم علي شفا حفرة من النار فأنقذكم منها))(14)؛ در صورتي كه بر پرت گاه آتش بوديد، خدا، شما را نجات داد.

ظهور امام مهدي‏عليه السلام يكي ديگر از امدادات غيبي اجتماعي و الهي است كه كلّ بشريّت را به سعادت و نجات رهنمون خواهد كرد و اعتقاد به آن نيز از واجبات است. شيخ ناصر الدين الباني مي‏نويسد:

إنّ عقيدة خروجِ المهدي عقيدة ثابتة متواترة عنه‏صلي الله عليه وآله وسلم يجب الايمان بها؛ لأنّها من أمور الغيب. و الايمان بها من صفات المتّقين كما قال:(( الم \* ذالك الكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين \* الذين يؤمنون بالغيب))،(15) و إنّ إنكارها لا يصدر إلاّ من جاهلٍ مكابرٍ. أسأل الله تعالي أنْ يتوفّانا علي الإيمان بها و بكلّ ما صحّ في الكتاب و السنة؛

همانا، عقيده‏ي به خروج مهدي، عقيده‏اي است ثابت و متواتر از پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله كه ايمان به آن واجب است؛ زيرا، اين عقيده، از امور غيب است كه ايمان به آن، از صفات متّقيان در قرآن كريم شمرده شده است. خداوند مي‏فرمايد: ((اين كتاب، شك در آن نيست (و) راهنماي پرهيزكاران است. آن كساني كه به جهان غيب ايمان آوردند.))

همانا، انكار اين عقيده، جز از فرد جاهلِ زورگو، صادر نمي‏گردد. از خداوند متعال، مي‏طلبم كه ما را بر ايمان به اين عقيده و به هر امري كه به طور صحيح، از كتاب و سنت ثابت شده، بميراند.

همين مطلب را استاد عبد المحسن بن حمد العباد در ردّ منكران عقيده به مهدويّت در دانشگاه مدينه‏ي منوّره، ايراد كرد:

و التصديق بها داخل في الإيمان بأنّ محمّداً رسول اللّه‏صلي الله عليه وآله ؛ لأنّ من الإيمان به تصديقة فيما أخبر به، و داخل في الإيمان بالغيب الذي امتدح الله المؤمنين به بقوله: ((الم \* ذالك الكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين \* الذين يؤمنون بالغيب...)).(16)

تصديق و اعتقاد به قضيّه‏ي مهدويّت، داخل در ايمان به رسالت پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله وسلم است؛ زيرا، از آثار ايمان به پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم ايمان و تصديق به او است در اموري كه به آن‏ها خبر داده، و داخل در ايمان به غيبي است كه خداوند متعال مؤمنين را به جهت ايمان به آن، مدح كرده است آنجا كه مي‏فرمايد: ((اين كتاب، شك در آن نيست (و) متقيان را هدايت مي‏كند. آنان كه به غيب ايمان دارند و...)).

خوش‏بيني نسبت به جريان كلّي عالم‏

مرحوم شهيد مطهري در كتاب قيام و انقلاب مهدي‏عليه السلام مي‏نويسد:

انديشه‏ي پيروزي نهايي نيروي حقّ و صلح و عدالت بر نيروي باطل و ستيز و ظلم، گسترش جهاني ايمان اسلامي، استقرار كامل و همه جانبه‏ي ارزش‏هاي انساني، تشكيل مدينه‏ي فاضله و جامعه‏ي ايده آل، و بالاخره اجراي اين ايده‏ي عمومي وانساني به وسيله‏ي شخصيّتي مقدّس و عالي قدر - كه در روايات متواتر اسلامي، از او به ((مهدي)) تعبير شده است - انديشه‏اي است كه كم و بيش، همه‏ي فرق و مذاهب اسلامي - با تفاوت‏ها و اختلاف‏هايي - بدان مؤمن و معتقدند؛ زيرا، اين انديشه، به حسب اصل و ريشه‏ي قرآني است. اين، قرآن مجيد است كه با قاطعيّت تمام، پيروزي نهايي ايمان اسلامي، غلبه‏ي قطعي صالحان و متّقيان، كوتاه شدن دست ستمكاران و جباران را براي هميشه، و آينده‏ي درخشان و سعادت‏مندانه‏ي بشريّت را نويد داده است.

اين انديشه، بيش از هر چيز، مشتمل به عنصر خوش بيني نسبت به جريان كلّي نظام طبيعت و سير تكاملي تاريخ و اطمينان به آينده، و طرد عنصر بدبيني نسبت به پايان كار بشريّت است كه طبق بسياري از نظريّه‏ها و فرضيه‏ها، فوق العادّه تاريك و ابتر است...

اميد و آرزوي تحقيق اين نويد كلّي جهاني انساني، در زبان روايات اسلامي، ((انتظار فرج)) خوانده شده است و عبادت - بلكه افضل عبادات - شمرده شده است. اصل انتظار فرج، از يك اصل كلّي اسلامي و قرآني ديگر، استنتاج مي‏شود و آن، اصل ((حرمت يأس از روح الله)) است.

مردم مؤمن به عنايات الهي، هرگز و در هيچ شرايطي، اميد خويش را از دست نمي‏دهند و تسليم يأس و نااميدي و بيهوده گرايي نمي‏گردند. چيزي كه هست، اين انتظار فرج و اين عدم يأس از روح الله، در مورد يك عنايت عمومي و بشري است، نه شخص يا گروهي، بعلاوه، توأم است با نويدهاي خاص و مشخّص كه به آن قطعيّت داده است.(17)

ايشان، در جايي ديگر از كتاب‏اش مي‏فرمايد:

آرمان قيام و انقلاب مهدي‏عليه السلام يك فلسفه‏ي بزرگ اجتماعي اسلامي است. اين آرمان بزرگ، گذشته از اين كه الهام بخش ايده و راه گشاي به سوي آينده است، آينه‏ي بسيار مناسبي است براي شناخت آرمان‏هاي اسلامي.

اين نويد، اركان و عناصر مختلفي دارد كه برخي، فلسفي و جهاني است و جزئي از جهان بيني اسلامي است، و برخي، فرهنگي و تربيّتي است، و برخي، سياسي است، و برخي، اقتصادي است، و برخي، اجتماعي است، و برخي، انساني يا انساني - طبيعي است.(18)

دوم - وقوع حكومت جهاني توحيدي در آخر الزّمان‏

تكامل فرد و در نتيجه ايجاد مجتمع كامل و نيز دولت و حكومت عدل در جامعه، با دو عامل اساسي تحقّق‏پذير است: 1- عامل خارجي؛ 2- عامل داخلي.

1- عامل خارجي، آن است كه هر فرد از افراد جامعه و در نتيجه مجتمع، معناي عدل و كمالي را كه هدف از خلقت او در آن است، بداند، و نيز راهي را كه بايد انسان در رسيدن به آن هدف بپيمايد، بشناسد.

از آن رو كه فهم‏هاي بشري، قاصر از درك اين امور است، لذا بشر در طول تاريخ، محتاج به انبيا براي هدايت و رسيدن به اهداف خود بوده است. اين هدف بزرگ، از جانب خداوند، با ارسال پيامبران و اوصيا، در طول تاريخ، تحقّق پيدا كرده است.

2- عامل داخلي، همان شعورِ بشر به اين مسئوليّت و هدف بزرگ است. لذا به جهت رسيدن به هدف، تحقّق اين عاملِ داخلي در وجود انسان، لازم است. اين شعورِ به مسئوليّت، تحقّق پيدا نمي‏كند، مگر به اين كه‏

الف) عقل، اهميّت اطاعت خداوند و خضوع و خشوع نسبت به او را درك كند.

ب) بداند كه اين اطاعت، ضامن حقيقي براي سعادت خود و جامعه و ايجاد عدل مطلق در جامعه خواهد بود.

ج) حقيقت عدل و قسط و آثار و بركات آن را بداند.

اين عامل داخلي، با انواع‏اش، از چند طريق قابل پياده شدن است:

طريق يكم - اين كه اين ايمان و اخلاص، در افراد جامعه، به صورت معجزه، تحقّق يابد. اين احتمال، با قانون معجزات، منافات دارد؛ زيرا، معجزه، طريق انحصاري است، در حالي كه براي رسيدن به نتيجه و هدف، راه‏هاي ديگر غير از طريق معجزه وجود دارد. و نيز با اختيار انسان - كه كمال او در گرو آن است - منافات دارد. در نتيجه، بشر، بايد خود به خود و بدون جبر، با تجربه و ارشاد، به سطحي عالي از فهم و شعور به آن امور برسد تا بتواند آن هدف عالي را با رهبري الهي، پياده كند.

حال، با ملاحظه‏ي حالات و خصوصيّات بشر، پي مي‏بريم كه هنوز، انسان، به آن سطح عالي از فهم و شعور، براي رسيدن به آن هدف كامل، نرسيده است؛ زيرا، بشر، از ابتداي خلقت، دو شرط اساسي از شرايط تطبيق عدل كامل را نداشته است:

1- شناخت عدل به صورت كامل؛

2- آمادگي براي فداكاري در راه تطبيق و پياده كردن عدالت، بعد از شناخت آن.

اگر بر فرض، بشر، شرط يكم را دارا باشد، هنوز آمادگي براي شرط دوم را پيدا نكرده است. انبيا، در طول تاريخ بشر، متكفّل اين دو شرط بوده و مردم را به غرض اساسي از ايجاد بشر كه همان حكومت عدل جهاني و الهي است، بشارت داده‏اند. خداوند متعال مي‏فرمايد:

((و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أنّ الأرض يرثها عبادي الصالحون))(19)؛ ما، بعد از تورات، در زبور داود نوشتيم كه ((يقيناً، بندگان نيكوكار من، زمين را وارث و متصرّف خواهند شد.)).

و نيز خداوند متعال مي‏فرمايد:

((هوالذي أرسل رسوله بالهدي و دين الحقّ ليظهره علي الدين كلّه و لو كره المشركون))؛(20) او خدايي است كه رسول خود را با دين حقّ، براي هدايتِ خلق فرستاد تا بر همه‏ي اديانِ عالم، تسلّط دهد.

ولي از طرفي ديگر مي‏دانيم كه براي هيچ يك از انبياي الهي، به دو دليلي كه گذشت، شرايط اساسي براي هدايت فعلي كلّي بشر و ايجاد حكومت عدل جهاني، ميسّر نگرديد.

خداوند متعال، در باره‏ي قوم حضرت نوح‏عليه السلام كه نهصد و پنجاه سال، قوم خود را به حقّ و حقيقت دعوت كرد، مي‏فرمايد:

((قال ربّ إنّي دعوت قومي ليلاً و نهاراً)) فلم يزدهم دعائي إلاّ فراراً\* و إنّي كلّما دعوتهم لتغفرلهم جعلوا أصابعهم في آذانهم واستغشوا ثيابهم و أصرّوا و استكبروا استكباراً؛(21) نوح‏عليه السلام گفت: ((بارالها! من، هر چه قوم خود را شب و روز دعوت كردم، دعوت و پندم، جز به فرار و اعراض آنان نيفزود! و هر آن چه آنان را به مغفرت و آمرزش تو خواندم، انگشت (جهل و عناد) بر گوش نهادند و جامه را به رخسار افكندند (تا مرا نبينند و سخن‏ام را نشنوند) و بر كفر اصرار و لجاج ورزيدند و سخت راه تكبّر و نخوت پيمودند!)).

نيز حضرت ابراهيم‏عليه السلام پس از آن همه دعوت به توحيد، به آتش افكنده شد. و قوم موسي‏عليه السلام در جواب آن حضرت عرض كردند:

((فاذهب أنت و ربّكَ فقاتلا إنّا هاهنا قاعدون))؛(22) پس تو پروردگارت برويد و با آنان قتال كنيد و ما، اين جا، نشسته‏ايم.

خداوند متعال، در اعتراض به جماعتي از اصحاب پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم مي‏فرمايد:

((يا أيّها الذين ءامنوا مالكم إذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثّاقلتم إلي الأرض أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متاع الحياة الدنيا إلاّ قليل))؛(23) اي كساني كه ايمان آورديد! چرا آن هنگام كه به شما امر شود كه براي جهاد در راه دين، بي درنگ آماده شويد، (چون بار گران) به خاك زمين دل بسته‏ايد؟ آيا راضي به زندگاني دنيا، عوض حيات ابدي آخرت شديد در صورتي كه متاع دنيا در برابر عالم آخرت، اندك و ناچيز است؟

حال به اين نتيجه مي‏رسيم كه بشر، تا كنون، به شروط اساسي براي تشكيل حكومت جهاني، دست نيافته و زمينه را براي ظهور آن حضرت فراهم نساخته است. ولو ممكن است كه از ناحيه‏ي خداوند متعال نيز، جهاتي براي اين تأخير، در نظر گرفته شده باشد، ولي به طور قطع مي‏دانيم كه بشر، روزي، براي تأسيس اين حكومت عدل جهاني و توحيدي، برپاخاسته و زمينه و شرايط را، عملاً، مهيّا خواهد كرد و خداوند نيز از باب لطف، اين حكومت را عملي و پياده خواهد كرد.

حكمت تأخير از ديدگاه روايات‏

در روايتي، امام باقرعليه السلام مي‏فرمايد:

دولتنا آخرالدول، ولن يبقي أهل بيت لهم دولة إلاّ ملكوا قبلنا لئلاّ يقولوا - إذا رأوا سيرتنا - : ((إذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء.)). و هو قول الله، عزّوجلّ : ((والعاقبة للمتقين))؛(24)

دولت و حكومت ما، آخرين دولت‏ها و حكومت‏ها است. حكومت، براي هيچ اهل بيتي باقي نمي‏ماند، مگر اين كه قبل از ما، به حكومت رسيده و آن را به نهايت رسانده است، به جهت اين كه هرگاه سيره‏ي ما را در حكومت مشاهده كردند، نگويند: ((اگر ما نيز مالك و عهده دار حكومت بوديم، اين چنين حكومت مي‏كرديم.)). اشاره به اين معنا است قول خداوند متعال كه مي‏فرمايد: ((عاقبت، براي پرهيزكاران است.)).

مقدمات ظهور

از طرفي ديگر مي‏دانيم كه هر عمل اجتماعي، چه كوچك باشد و چه بزرگ، احتياج به آماده شدن ظروف مناسب است تا چه رسد به اين امر بزرگ كه در حقيقت، انقلابي جهاني و فراگير در تمام زمينه‏ها، اعم از اقتصادي و سياسي و اجتماعي و... است. لذا، اين انقلاب، احتياج به مقدّمات و آمادگي‏هايي دارد كه بعضاً، به آن اشاره مي‏شود:

1- پيشرفت و رشد عقلاني و ديني، و لو در طبقه‏ي خاصّي از بشر.

2- انحراف عمومي در ميان بشر.

3- انتشار ظلم و فساد در عالم در نتيجه‏ي دور شدن بشر از دين الهي و متابعت از هواهاي نفساني.

4- پيشرفت بشر در فن آوري؛ زيرا، تمام امور امام زمان‏عليه السلام در عصر ظهور، با معجزه انجام نمي‏گيرد.

5- آماده شدن ياران خاص امام مهدي‏عليه السلام براي نصرت آن حضرت و شركت در برپايي حكومت عدل جهاني.

--------------

پي‏نوشت‏ها:

1) غاشيه: 21 - 22.

2) طلاق: 10.

3) زمر: 9.

4) بحث حول المهدي، ص 7 - 8.

5) اميدهاي نو، راسل.

6) مجموعه آثار، ج 1، ص 200 - 201.

7) ذاريات: 56.

8) نور: 55.

9) توبه: 33.

10) بروج: 1 - 8.

11) مروج الذهب، ج 3، ص 166 - 167.

12) اميدهاي نو، از راسل.

13) بقره: 3.

14) آل عمران: 103.

15) مجله‏ي التمدن الإسلامي، ش 22، ص 643،چ دمشق.

16) مجله‏ي الجامعة الإسلامية، ش 3، سال يكم، ذوالقعده‏ي 1388، چ حجاز.

17) قيام و انقلاب مهدي‏عليه السلام، ص 5 - 7.

18) همان.

19) انبياء: 105.

20) توبه: 33.

21) نوح: 5 - 7.

22) مائده: 24.

23) توبه: 38.

24) بحارالانوار، ج 52، ص 332؛ الغيبة، طوسي، ص 472؛ كشف الغمّة، ج 2، ص 465.